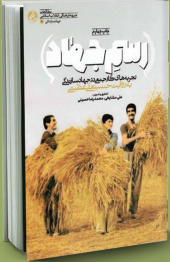


در کوچه پس کوچه‌های جهاد

«در کوچه پس کوچه‌های جهاد» خاطرات تلخ و شیرین جهادگران سراسر کشور از اردوهای جهادی است. خاطراتی که در این کتاب می‌خوانید، خاطرات جهادگرانی است که در قالب‌های مختلف به رشته تحریر درآمده و در این کتاب با کمترین دخل و تصرف گردآوری شده است. در این کتاب، تعریف روحیات جهادگران، خاطراتی از کلاس‌ها و فضای داخلی اردو، ارتباط با مردم، انعکاس مشکلات مردم روستا، نامه‌های دانش آموزان برای مربیان و... مطرح شده که اگر دست بگیرید و صبور باشید، تا انتها ره‌ایش نخواهید کرد.



رسم جهاد



کتاب «رسم جهاد»، روایت‌هایی از تجربه‌های کار جمعی در جهاد سازندگی به روایت حسینی عظیمی، بزرگ‌مرد و از مسئولین جهادسازندگی است. این کتاب با نثری روان از ۱۱ فصل تشکیل شده است که مهم‌ترین آنها تشکیل ساختار، رابطه با مردم، دولتی‌شدن جهاد، کمیته فرهنگی و جهاد سازندگی در جنگ است. ساختار منطقه‌ای جهاد سازندگی، جهاد در استان‌ها، ساختار شورایی جهاد، رابطه جهاد با بقیه سازمان‌ها و اعتماد از دیگر سر فصل‌های این کتاب هستند.



چطور جهادی شویم؟

همه ما به خوب بودن و خوبی کردن علاقه داریم و اسم از دوهای جهادی راز یاد شنیده‌ایم. بعضی‌ها هم خیلی دوست دارند در این اردوها شرکت کنند. اما ممکن است که ندانیم چطور می‌توانیم عضو گروه جهادی باشیم و چطور برای خدمت‌رسانی به نقاط مختلف کشور برویم. با کمک این کتاب شما مسئول یک گروه جهادی باشید و برای فراخوان جذب نیرو به مشکل برخورد کنید. برای حل این مشکل ما به شما راه حل ساده‌ای را پیشنهاد می‌کنیم؛ سامانه «همه با هم» این مشکل را برطرف کرده و شما می‌توانید پوستر و اطلاعات همه گروه‌های جهادی سراسر کشور را ببینید و انتخاب کنید.



جهادگر آسمانی روح‌الله حیدری به روایت دوستش عباس کریمی

عید کنار خانواده نماند

خبرها رسید که سی سخت زلزله آمده. نوروز ۱۴۰۰ بود. بچه‌ها سریع مشغول اطلاع به اعضای گروه جهادی مان شدند. چون تعطیلات بود تمرکزمان را روی جوان‌ها و مجردها گذاشته بودیم. به هر حال در کنار خانواده نبودن در ایام نوروز را هر کسی قبول نمی‌کند. تلفن را برداشتم و گفتم به رسم اینکه ایشان مسئول گروه جهادی‌مان است خبرشان کنیم. مثل همیشه با احوال‌پرسی گرم شروع شد. وقتی موضوع را مطرح کردم گفت چند دقیقه دیگر به شما اطلاع می‌دهم و خداحافظی کرد. یکی از بچه‌ها گفت اگر می‌خواست نیاید یا باید چرا همین الان نگفت. گفتم خواست از رئیسش اجازه بگیرد. یک لحظه برای او سؤال شد مگر در تعطیلات و مرخصی نیست باز هم باید به مسئولش بگوید؟ گفت رئیس فرمانده گردان چه کسی می‌تواند باشد؟ گفتم روح‌الله حیدری برای ما سرهنگ و فرمانده گردان است اما خودش را در خانه سرباز خانواده می‌داند. فکر می‌کرد شوخی می‌کنم.

بعد چند دقیقه حاج روح‌الله زنگ زد و گفتن حل است و می‌آیم. به دوستان خبر دادم. یکی از بچه‌ها گفت واقعا می‌خواهد با ما بیاید؟ کی شب عیدی خانواده را تنها می‌گذارد و راهی اردوی جهادی می‌شود. گفتم خودمان هم همین کار را می‌کنیم. گفت خب ما مجردیم. گفتم یعنی متاهل شدید دیگر این کار را نمی‌کنیم؟ گفت نمی‌دانم. با خنده گفت بستگی دارد رئیس مان چه کسی باشد و چه دستوری بدهد. بعد از چند دقیقه گفت روح‌الله حیدری که برای ما و مردم به شهری قابل احترام است هست بی خود به این جایگاه شخصیتی نرسیده. یک روح‌الله حیدری دیگر در خانه دارد که این منش را دارد. اولش متوجه نشدم منظورش چیست. بعد گفت آخر کدام زنی رضایت می‌دهد در تعطیلات عید آن هم در این شرایط کرونا که مسافرت‌ها هم کم شده و خانواده‌ها مجبورند در خانه اوقات فراغتشان را با هم بگذرانند مرد خانه با ۲ بچه تنها بگذارد به اردوی جهادی برود. صددرصد اعتقاد و ایثاری که از روح‌الله حیدری می‌بینیم در خانواده‌اش ریشه‌دار است. با خنده به او گفتم دعا کن رئیس‌ای خوبی هم برای ما در آینده پیدا شود و در این مسیر جهادی همراه ما باشند. به عقیده من هر فردی از خانواده که در کنار افراد جهادی مشوق آنهاست در اجر جهادگران شریک است.

پای صحبت‌های مادر شهید دانیال رضازاده

جهادگر نمونه‌ای که پسر کشید

جهادگر بی‌ادعایی بود. جوانی که قلبش برای هموطنانش می‌تپید. از نوجوانی عضو نیروی بسیج شد. یعنی از زمانی که ۱۰-۱۱ سال بیشتر نداشت. به جای بازی کردن با دوستانش فعالیت در پایگاه بسیج مسجد را انتخاب کرده بود. دانیال رضازاده از هم صحبتی با بسیجیان حس خوبی داشت. آرامشی که در هیچ جای دیگری تجربه‌اش نکرده بود. او آیین پهلوانی را در همانجا یاد گرفت و آموخت که چطور خدمتگزار مردم باشد. اینکه چه کاری باشد برای او فرقی نمی‌کرد فقط می‌خواست برای دیگران مفید باشد. وقتی پایه دوره جوانی گذاشت رویه دیگری را برای خدمت‌رسانی انتخاب کرد و آن فعالیت‌های جهادی بود. کمک کردنش دیگر خاص همسایه و مردم کوچه و بازار شهرشان نمی‌شد. برای باری کردن دیگران به شهرها و روستاهای دور و نزدیک می‌رفت. اگر هم بحران سیل یا زلزله‌ای رخ می‌داد او سریع تر از بقیه راهی می‌شد تا خودش را زودتر به مناطق محروم و آسیب دیده برساند. زهرا محمدیان، مادر شهید دانیال رضازاده حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. پای صحبت او می‌نشینیم.



مظلومانه شهید شد

دانیال بعد از دانشگاه توانست در شرکتی مشغول به کار شود. همین خوشحالی می‌کرد. موضوع ازدواجش را با مادر در میان گذاشت و گفت که می‌خواهد سر و سامان بگیرد. مادر هم از خدا خواسته سریع آستین بالا زد و بساط ازدواج او را فراهم آورد. او دختری مومن و باتقوا را به همسری خود برگزید و مراسم عقد را برگزار کرد. اما جشن عروسی را موکول به سال بعد کرد. می‌خواست خانه‌ای در خور نوعر و وسش تهیه کند. اما این اتفاق محقق نشد و مظلومانه رفت.

رفاقت تا شهادت

دانیال رضازاده همراه دوست صمیمی‌اش حسین زینال‌زاده سال گذشته توسط یکی از اغتشاشگران با ضربات چاقو در مشهد به شهادت رسید. این دو جوان دهه هفتادی، از دانشجویان بسیجی دانشگاه شهید منتظری بوده و سال‌ها در عرصه فعالیت‌ها و اردوهای جهادی حضور داشتند. شهید زینال‌زاده در حادثه سیل لرستان در جریان خدمت جهادی به مردم به‌عنوان جهادگر نمونه شناخته شده بود. او رفیق شفیقش دانیال را کارهای جهادی و خیرخواهانه‌اش هم سبقت می‌گرفتند و آرزوی شهادت داشتند. اما کسی چه می‌دانست که در سر نوشت این دو جوان جهادی، شهادت در راه امنیت نوشته شده بود. از جمله در خدمت به مردم زلزله‌زده از جان و دل مایه گذاشتند. شهید زینال‌زاده سرپرستی خانواده را هم بعد از فوت پدرش بر عهده داشته و تکیه‌گاه مادر و برادر ۱۴ ساله‌اش بود.

خادم‌الشهدا

دانیال از نوجوانی دغدغه کمک کردن به دیگران را داشت شاید این راز مادرش یاد گرفته بود. نمی‌توانست نسبت به مردم بی تفاوت باشد. برای همین بین دوست و آشنا با همسایه‌ها اگر متوجه می‌شد کسی نیاز به یاری دارد بی فوت وقت دست به کار می‌شد. بی آنکه توقع تشکری داشته باشد. او در مکتب بسیج آیین پهلوانی را خوب یاد گرفته بود. می‌دانست کار را باید برای رضای خدا کند نه رضای بنده.

مادر می‌گوید: «دانیال هر چه بزرگ‌تر می‌شد مسئولیت‌پذیرتر می‌شد. کم‌کم به کارهای جهادی رو آورد. نخستین بار که همراه با اردوی راهبان نور به جنوب رفت زائر بود. اما از سال‌های بعد خادم‌الشهدا شد. تا اینکه وارد دانشگاه شد و در بسیج دانشجویی فعالیت می‌کرد. هر سال اربعین با گروهی از دانشجویان به کربلا می‌رفت. برای کمک موبک برپا می‌کردند.

